

انسان، فرهنگ و محیط

زیست

در هر دوره از تحول و تکاملش در اختیار داشته، به آن شکل داده است. موجودیت و رشد او همواره به آن بستگی داشته است که طبیعت، یعنی این هیولای دشمن حفت را، به نظم درآورد و تغییر دهد تا بتواند وجود خویش را حفظ کند! و مشخصاً هر تمدن جله‌های است که توانسته است به محیط زیست خود بدهد. امروزه به طور کلی این نکته مورد پذیرش همگان است که چارچوب زندگی ما را به طور عمده مجموعه عواملی معین می‌کنند که بستگی تنگ با یکدیگر دارند و، چنان که در طرح زیر مشاهده می‌شود، هر یک از این عوامل پیچیده‌تر از عامل قبلی است.

درون خانه	شیئی (ابژه)
معماری درون خانه (تقریب)	زیباشناسی صنعتی
منطقه شهر	بنا (ساختمان)
معماری شهرسازی	معماری

ممكن است بتوان تا حدی بروظایف مجزای معماری و تقریباً یا "Design" مسلط شد، ولی دوران ما هنوز وسیله‌ای نیافته است که بتواند آنها را در چارچوبی هماهنگ و همبسته که شهر و منطقه را شامل شود، بگنجانند.

در زمانی که بخشی مهم از زمین در حال مبدل

انسانها سرانجام - و شاید هم خیلی دیر - متوجه شده‌اند که برای ادامه زندگی نباید به طور خشونت‌آمیز محیط زیست خود را به زیرمهمیز کنند، بلکه باید تعادلی ظریف با طبیعت را تحقق بخشند که تنها راه زندگی هماهنگ با جهانشان است. این کشف هر چند اهمیت زیادی در زندگی مادی دارد، تأثیرش بر جامعه و بر فرهنگ نیز از آن کمتر نیست. محیط زیست چارچوبی است که کنش‌های بشر در آن انجام می‌شود. هر چه را که انسان می‌آموزد و می‌کند، می‌آفریند و به وجود می‌آورد، می‌شناسد و می‌شناساند، در قالب محیط زیست است. همانطور که محیط زیست بر فرهنگ اثر می‌گذارد، فرهنگ نیز بر محیط، بر ادراک ما از آن و بر ارزشی که برای آن قائلیم تأثیر دارد.

انسان

و

محیط مادی

انسان از آغاز پیدایش، چارچوب زندگی مادی خود را به وجود آورده و بر حسب نیازهای مادی و زیباشناسانه و نیز مطابق با وسایل فنی‌ئی که

شدن به شهرهاست و برخی در این پدیده ، پیدایشی اکومونوپولیس (Doxiadis) را می بینند ، لازم است عواملی که باعث انحطاط زندگی شهری و سبب «چشم انداز وحشتناک» مجتمع های بزرگ شهری شده اند ، به دقت مورد مطالعه قرار گیرند ، سپس ، راهها و وسایلی که می توانند چنین وضعی را سامان بخشد ، تعریف شوند .

علل ویران شدن شهرها

در مساعدترین فرض ، می توانست تعادلی رضایت بخش در نظام شهری به وجود آورد . شهر بود که به زندگی فکری و فرهنگی امکان رشد داد ؛ و شهر است که منشاء هر تمدن ، به معنای اندیشمندانه و هنرمندانه کلمه ، بوده است .

در آغاز سده نوزدهم تغییراتی روی داد که برشالوده های شهری اثری تعیین کننده داشت . شکفتگی صنعت ، تجارت و وسایل حمل و نقل ، وحدتی را که تا آن زمان بین مسکن و کار وجود داشت از هم گسست و مرزهای اکثر شهرهای بزرگ را درهم شکست . توسعه صنعت منشاء حرکات جمعیتی بی سابقه ای شد که ساکنان روستاها را به شهرها می کشید . این حرکات که هنوز هم ادامه دارد باعث توسعه روزافزون شهرها و خالی شدن روستاها شده است .

لیبرالیسم به شکل قرن نوزدهمی و سپس به شکل قرن بیستمی خود ، میدان را برای ابتکارهای فردی و برای رشد و گسترش باز گذاشت . به این ترتیب رشد انجاری مجتمع های شهری نتیجه ابتکارهای فردی بی شمار بود ، بی آنکه مقامات دولتی تقریباً هیچ دخالت عمده ای در آن کرده باشد .

این توسعه صنعت که بی شک برای اقتصاد کشور اهمیت بسیاری داشت ، مشکلات بزرگی برای رشد شهر به بار آورد . بسیاری از شهرها ظرف چند دهه ، هویت و همگونی خود را از دست دادند ، و همبستگی بین نقش ها و فعالیت های گوناگون دگرگون شد ؛ به عللی که هنوز خوب روشن نیستند ، شهر به عنوان یک نظام و به عنوان یک اندامواره (ارگانیسم) زنده ، در بسیاری موارد ، از بین رفت . یک اندامواره شهری یا جزآن ، به هماهنگی عضوهای مختلفی مشخص می شود که زندگی خاص آن مجموعه را

توسعه محیط شهری

این مسائل به طور عمده - ولی نه به طور انحصاری - معماری ، شهرسازی ، عمران منطقه ای و در عین حال رشته های مجاور آنها را در بر می گیرند . حل این مسائل نیز ، نظیر حل تمام مسائلی که محیط زیست مطرح می کند ، بسیار دشوار است ، زیرا فقط کافی نیست پیچیدگی آنها را درک کنیم و به وسایل فکری ، فنی و مالی برای بهبود محسوس آن دست یابیم ؛ بلکه باید به فوریت آگاهی بیشتری در توده مردم و نیز در مقامات مسئول به وجود آورد . تاکنون معماران و شهرسازان و نیز جامعه ، می توانستند بدون نگرانی زیاد از نتیجه دخالت خود بر محیط کلی زیست ، هر طور میل داشتند عمل کنند ؛ تکامل جامعه تکنولوژی این وضع را تغییر نداده است و امروزه کوچکترین دخالت ، باید بر حسب مجموع زمینه های که دخالت در آن صورت می گیرد ، مورد توجه واقع شود .

یادآوری این نکته مفید به نظر می رسد که طی فزون ، شهر به نحوی اندامواره (ارگانیسم) رشد یافته و سرانجام به صورت یک «نظام» (سیستم) برآمده است که عناصر تشکیل دهنده بسیاری دارد و روابطی منطقی بین این عناصر و فعالیت های مختلفشان موجود است . همبستگی و تداخل نقش ها (مسکن ، کار ، تجارت ، معبد ، فراغت و غیره)

تضمین می‌کند؛ هنگامی که رشد، انداموار نیست و هیچ کنترلی بر آن نمی‌شود، نتیجه آن دامنگیر مجموعه نظام می‌شود. به این معنی که هسته قدیمی شهر، نقشی را که به عنوان قلب مجموعه داشت از دست می‌دهد و به علت آنکه دیگر نمی‌تواند از حدودی که صحن تاریخی یا وضع قرارگرفتن شهر و یا کمربند بناهای جدید معین کرده‌اند فراتر رود، مرکز شهر دیگر تناسبی با مجموعه ندارد و نمی‌تواند به نیازهای تمامی مجموعه پاسخ دهد. قطعه قطعه کردن زمین‌های روستائی مجاورشهر، ایجاد نواحی جدید صنعتی و توسعه دائم منطقه شهری به سمت روستاها، وضعی به غایت نابسامان و غالباً علاج‌ناپذیر به وجود می‌آورد. اقداماتی درحد «طب عمومی» دیگر برای درمان این تخریب سرطانی کافی نیست و می‌باید به «جراحی» توسل جست.

مسائل محیط زیست

امروزه مشاهده می‌شود که مسائل محیط مادی فقط نتیجه فقدان برنامه‌ریزی و آزادی عمل نیستند؛ درجائی هم که رشد شهری یا منطقه‌ای تابع برنامه‌ای است - نظیر شهرهای جدید و مجموعه‌های بزرگ مسکونی درحاشیه شهرها - این مسائل وجود دارند. متأسفانه «جراحان» یعنی کسانی که مسئولیت برنامه‌ریزی، شهرسازی و عمران را به عهده دارند، آمادگی لازم را برای حل مسائلی چنین پیچیده و دشوار دارا نیستند.

در اینجا باید از کنگره‌های بین‌المللی معماری امروزی (مدرن) (G.I.A.M.) نام برد که میان سال‌های ۱۹۲۸ و ۱۹۵۹، کوشیدند تا فکر یک معماری امروزی را رواج دهند، عناصر مختلف معماری معاصر را هم‌آهنگ سازند و زیباشناسی تازه‌ای را با تکیه بر الزام‌های اقتصادی و جامعه‌شناختی‌اش عرضه کنند. کنگره G.I.A.M.I.V.

(۱۹۳۳) که موضوع بحث آن «شهر فونکسیونل (کارکردی)» بود، با تدوین «منشور آتن» که لوکوربوزیه از نویسندگان اصلی آن بود، به‌اشتهار خاصی رسید. در این منشور مفهوم زیباشناختی تازه‌ای از شهر امروزی تعریف شده که لازمه‌اش جدائی کامل کارکرد (فونکسیون)‌های شهری است.

با آنکه خیلی زود به خطر ناشی از این مفهوم پی‌برده شد، از سال ۱۹۵۵ به بعد این مفهوم برای معماران و شهرسازان حکم آیه‌ای ترلزل‌ناپذیر را پیدا کرد. مشکلات ناشی از تمایز کارکردها در اندامواره شهری نیز به مشکلاتی که در بالا اشاره شد - یعنی به مشکلات ناشی از توسعه آزاد و بدون برنامه و طرح - افزوده شد. شهرهای جدید که فاقد (کارکرد)‌های مکمل - تجارت، تولید، مدیریت، گذران فراغت و غیره‌اند، تقریباً به طور انحصاری به سکونت اختصاص دارند. فاصله‌های زیادی که بین نواحی مختلف فعالیت وجود دارد و این نواحی را از هسته اصلی شهر دور می‌کند، از یک سو مشکلات بزرگی در کار ارتباط و عبور و مرور به وجود آورده است و از سوی دیگر باعث شده که مخارج بیرون از اندازه‌ای که به زیربنای شهری اختصاص یافته است سخت بر بودجه شهرداری‌ها و دولت سنگینی کند.

شهری که معنای اولیه خود را از دست داد، بر اثر افزایش نابه‌جای قیمت زمین، خود متحمل تغییراتی می‌شود و در واقع فقط یک قشر اجتماعی ممتاز و مؤسسات نیرومند و ادارات می‌توانند به آن دسترسی پیدا کنند. این امر باعث مهاجرت بخشی مهم از مردم به سوی حاشیه شهر می‌شود و از این رو شهر بسیاری از کارکردهای ویژه خود را از دست می‌دهد، نه تنها همبستگی بین کارکردها بلکه ارتباط بین قشرهای اجتماعی نیز از میان می‌رود؛ این، وضعی است که بر زندگی شهری در شهرهای جدید حکم فرماست.

هنر، به ویژه، ما را از زیباشناسی جهان اطراف - یعنی از تنوع بی پایان شکل‌ها و رنگ‌ها، غنا و گوناگونی بافت‌ها، نیروها، آهنگ‌ها و لحن‌های کنش‌های متقابل انسانی، و از تطابق طبیعت و انسان‌ها - آگاه می‌سازد.

هنر، رشته‌های بسیاری برای پیوند انسان و محیط زیستن به وجود می‌آورد. امروزه هنرمند بیش از پیش باید نقش بوم‌شناس را بازی کند، یعنی باید اشکال گوناگون ارتباط بین اندامواره‌ها و محیطشان را آشکار سازد. بر اساس آنچه می‌توان «هنر محیط زیست» اش نامید، مکتبی به وجود آمده است. هنرمندان درباره کنش متقابل بین انسان و محیط خود و تأثیر محیط بر رفتار افراد و بر سازمان‌یابی زندگی اجتماعی، بسیار چیزها می‌توانند به ما بیاموزند.

اما سده‌ی هنر و زندگی را کاملاً از یکدیگر جدا کرده است. هنر نباید هاله‌ای به گرد اشیاء باشد، بلکه باید بخشی مهم از زندگی به شمار آید. برای تصحیح این نحوه دید از هنر، باید به کشف مجدد هنرمند بپردازیم و او را چون کسی ببینیم که در دادن شکلی و معنائی به محیط زیست ما شرکت دارد. هنرمند مثلاً می‌تواند نظام‌های تازه‌ای به وجود آورد که شهرنشینان بتوانند در چارچوب آن، از حوادث مهم یاد کنند و فکر و احساس خود را ابراز دارند. به این ترتیب است که هنر می‌تواند جزئی از زندگی انسان شود - ولی نه به عنوان یک زیور، بلکه به منزله یکی از عناصر هستی.

طراح صنعتی و معمار نیز مانند صنعتگران، شکل تازه‌ای به محیط مادی زیست می‌دهند؛ نقاش، مجسمه‌ساز، طراح هنرهای ترسیمی، شاعر، بازیگر، نوازنده و فیلم‌ساز، شالوده‌های بصری، سمعی و فکری تازه‌ای برای انسان می‌سازند. این هنرمندان محیط مادی زیست را به نوعی قالب‌گیری می‌کنند.

يك فرهنگ مجموعه‌ای است از رسوم، ارزش‌ها و اعتقادهای، که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود.

مثلاً تسلط ما بر محیط مادی، از طریق انتقال شناسائی‌های انباشته شده، به نسل‌های بعدی می‌رسد؛ همین‌طور هم انباشته شدن، و سپس انتقال دادن‌های تجربی از نظر اجتماعی و فرهنگی است که تحول و تکامل خانواده، نهادهای بشری و جامعه را میسر می‌سازد.

ولی ما به عنوان انسان، فقط می‌توانیم دریافتی انسانی - یعنی دریافتی از ورای صافی‌های هنر، علم، فلسفه، اساطیر و مذاهب، که «فراگردهای نمادین» فرهنگ به شمار می‌روند - از جهان اطراف خود داشته باشیم. آنچه ما به این ترتیب می‌بینیم، به نظرمان واقعیت است و نمی‌توانیم این صافی را کنار بگذاریم تا دیدی «واقع‌بینانه‌تر» از چیزها به دست آوریم. پس محیط زیست ما به قالب فرهنگ ما درمی‌آید و، به عکس، زیر تأثیر محیط ماست که فرهنگ ما بر ما اثر می‌کند. این کنش متقابل آنگونه‌ای است که می‌توان پرسید بدون فراگردهای نمادینی که دریافت ما را از جهان شکل می‌دهند، آیا يك زندگی کاملاً انسانی ممکن خواهد بود یا نه. این رابطه موجود بین محیط و فرهنگ از بسیاری جهات اهمیت دارد. این رابطه ما را یاری می‌کند تا نقشی را که هنر باید در جامعه ما بازی کند، با دید تازه‌ای بررسی کنیم؛ اساسی را به وجود می‌آورد که می‌توانیم برای ارزیابی از مسائل و چشم‌اندازهای محیطی که «انسان آفریده است»، به آن تکیه کنیم، و چارچوب مناسبی عرضه می‌دارد که مطالعه در مراحل تغییرات سریعی را که بر محیط زیست تحمیل می‌شود، در آن انجام دهیم. این مطالعه به نوبه خود به روشن کردن مسائل اساسی - که هر بار که صحبت از تدوین يك سیاست فرهنگی به مقتضای محیط زیست می‌رود باید به آن توجه داشت - کمک می‌کند.

کیفیت زندگی، یک مسأله حاد

در جامعه امروزی، فن‌شناسی ماهیت بخش بزرگی از آنچه را که «فرهنگ» نامیده می‌شود، تغییر داده است. وسایل ارتباطی و شکل‌های تازه حمل و نقل، مرزهای جوامع را درهم شکسته‌اند و آنها را که ابتدا به صورت محله بودند، به ابعاد یک کشور و سپس به وسعت تمام جهان رساندند. تغییرات بزرگی که در جهت‌گیری نقش‌ها و فعالیت‌ها پیدا شد، احساس ثبات را در انسان تا حدی کاهش داد و مسائلی را از نظر هویت شخصی و جمعی مطرح ساخت. برای مقابله با این وضع، ما باید شکل‌های تازه‌ای از فرهنگ بسازیم و به تجربه بگذاریم. همانطور که ما، محیط مادی خود را با اختراع فنی به شدت تغییر دادیم، همانطور هم - منتها با دقت بیشتر - باید با اختراع فرهنگی، محیط فرهنگی خود را بازسازی کنیم.

مسأله دیگری که در کنار این مسأله مطرح می‌شود، اهمیت روزافزون برنامه‌ریزی در جامعه است که در آن، اردیناتورها در خدمت بانک‌های مرکزی اطلاعات و ابزارهای برنامه‌ریزی قرار گرفته‌اند. بسیاری از افراد از آن بیم دارند که برنامه‌ریزی اجتماعی، به زودی هر چه را که جنبه فکر و مکاشفه یا احساس شخصی دارد، کنار بگذارد. آیا باید این احساس‌های بشری را اندک‌اندک از زندگی بیرون کرد، یا هنر می‌تواند دوباره به آنها جان ببخشد؟ مسأله دیگری هم به موازات آن مطرح است. در واقع مدتهاست که به زشتی و ابتدال محیط زیست شهری که انسان برای خود به وجود آورده است - به ویژه در شهرهای بزرگ صنعتی پاره‌ای از کشورها همه اعتراف دارند. بنابراین باید نوعی فضای زیباشناختی به وجود آورد که هنرمندان یا هروسیله بیانی که دارند، بتوانند در بازسازی محیطی شرکت کنند که در آن شهر فردا بتواند مقام یک مرکز بزرگ فرهنگی را پیدا کند.

انسان همواره امیدوار بوده است که بتواند به یک «ناکجا آباد» یا یک «قاعده زندگی» دست یابد. اما آشکار است که هرگز نمی‌توان راه حلی واحد و ایستا برای نیازهای متغیر انسان یافت. با اینهمه، آرمان یک «قاعده زندگی» که همه ما کوشیده‌ایم به آن برسیم، بی‌ارزش نیست، چرا که چنین آرمانی شایستگی روابط انسانی، کیفیت زندگی و ضرورت یافتن معنایی برای زندگی را قبول دارد و به ما می‌قبولاند. احساس زیباشناختی ما، به ما کمک می‌کند تا از یک سو محیط را بر حسب نیازهای جسمی و روانی خود بازسازی کنیم و از سوی دیگر جهان درونی خود را طوری سازمان دهیم که حساسیت ما با جهان اطراف هماهنگ شود.

زمینه‌هایی که دخالت در آنها امکان دارد

مشخص کردن زمینه‌های مشترک و در عین حال دقیق آسان نیست، چرا که هر فرهنگ بی‌شک اولویت‌های ویژه‌ای برای خود دارد. اما یک دخالت فوری ضرورت دارد. در پائین، زیر عناوین مختلف، پیشنهادهایی عرضه شده‌اند که با وضعیت فرهنگی مختلف تطابق دارند. در میان اقدام‌های پیشنهاد شده، مطالعات و برنامه‌های بسیاری وجود دارد که یونسکو و سازمان‌های دیگر، هم‌اکنون در حال اجرای آنها هستند.

آگاهی یافتن به محیط زیست از راه آموزش زیباشناختی

ما اکنون یک دوره «بحران محیط زیست»

شکل‌های جدید فرهنگ

امروزه هنرها به نهاد‌های بزرگی چون موزه، ارکستر سمفونیک و تئاتر وابسته‌اند. آنچه فوریت تمام دارد، مقابله بین هنر و مردم علاقه‌مند به آن است و نه بین مؤسسات هنری (سنتی) و مردم. علاقه‌مندان جدید و نیز اشکال تازه هنری، الزاماً شکل‌های سنتی بیان را طرد نمی‌کنند، بلکه پذیرای زمینه‌های بسیار وسیع‌تری هستند که فن‌شناسی و تغییرات جامعه به وجود آورده است. هم‌چنین باید یک عامل کیفی را نیز در نظر داشت، یعنی باید این سؤال را مطرح ساخت که شرکت مردم چگونه و تا چه حد است^۱.

به علاوه باید بیش‌ازپیش منابع و وسائلی را که به مردم امکان آموزش فرهنگی می‌دهند و آنان را به مسأله محیط زیست آگاه می‌کنند، از حال تمرکز خارج ساخت؛ به ویژه باید از وسایل ارتباطی استفاده کرد، در چارچوب نهاد‌های موجود و نهاد‌های تازه، مراکزی فرهنگی به وجود آورد که در دسترس همه مردم باشند و در ضمن به نیازهای علاقه‌مندان مختلف پاسخ دهند.

سرانجام در چارچوب چنین کنشی باید در جستجوی وسایلی بود که «فرهنگ جوانان» بتواند در نهضت حفظ محیط زیست فعالانه‌تر شرکت داشته باشد (هم‌اکنون این فرهنگ از راه اعتراض در نهضت شرکت دارد).

ترجمهٔ م. ه. س.

عمومی را می‌گذرانیم که خطری برای پیشرفت بشر و حتی برای بقای بشریت تلقی می‌شود. باید در تمام سطوح، اشکالی یکسره متفاوت از آموزش به وجود آورد تا مردم را به خطرات این وضع بیش‌ازپیش آگاه کند و مواضع جدید و ابتکارهای سازنده‌ای را برانگیزد. می‌باید برنامه‌هایی برای آموزش زیباشناختی جوانان و سالمندان ترتیب داد تا معنای محیط به آنان فهمانده شود و روابط هماهنگی بین انسان و محیط مادی زیست او که کیفیت زندگی در آن اهمیت اساسی دارد، به وجود آید. هم‌چنین ترتیب دادن این نوع برنامه‌های آموزشی برای مقاماتی که امروزه مسئول گرفتن تصمیم‌اند یا فردا این مسئولیت را به عهده خواهند داشت، فوریت دارد.

شرکت در ایجاد محیط زیست فرهنگی

در مراکز بزرگ شهری جهان، می‌توان شاهد توجه مردم به رشته‌های مختلف هنری بود. اما این علاقه‌مندان جدید، همواره اشکال هنر سنتی را نمی‌پذیرند و الزاماً در روش‌های سنتی عرضهٔ هنر به اجتماع شرکت نمی‌کنند. آنان که می‌خواهند هنر ویژهٔ نخبگان باشد، همواره عقیده داشته‌اند که شرکت وسیع مردم، فقط می‌تواند برای هنر فاجعه‌بار باشد.

اینان با موضعگیری‌های خود برای عده‌ای این احساس را به وجود آورده‌اند که راه دسترسی به هنر را به عمد بر آنها بسته‌اند. این عده بیش از پیش از نهاد‌های سنتی هنری دوری می‌جویند و مصمم‌اند نهاد‌های ویژهٔ خویش را به وجود آورند. آنها نه تنها می‌خواهند نهادها گسترده‌تر و درهایشان بازتر شود، بلکه به طور ضمنی طالب تجدیدنظر در عمق مسأله‌اند.

۱ - در این باره، در چارچوب موزه در جهان معاصر ر. ک. به :
Duncan F. Cameron, "The Museum: a Temple or the Forum", Cahiers d'Histoire Mondiale, XIV, 1 (1972), 189-202.

در این شماره، نویسندگانی چند دربارهٔ «موزه‌ها» :
جامعه و شناسایی‌ها»، به این مسأله که اهمیت اساسی دارد، پرداخته‌اند.